



در دعاوی

آنچه می‌آید قسمت آخر مقاله اعتبار علم قاضی در دعاوی، تنظیم آیت‌الله محمد مؤمن، عضو محترم فقهای شورای نگهبان و عضو هیأت امنای دانشگاه قم است. این مقاله درصدد اثبات حجیت علم قاضی در فیصله‌دادن دعاوی است که با هم می‌خوانیم.

۲. ۲. ۳. استدلال به روایات خاص

۱. ۲. ۳. جناب صدوق در من لایحضره الفقیه با سندی که نسبت به قضاوت‌های حضرت علی دارد و در امالی از پدر خود از علی بن محمد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان از نوح بن شعیب از محمد بن اسماعیل از صالح بن عقبه از علقمه بن محمد حضرمی از امام جعفر صادق روایت می‌کند که حضرت فرمود: عربی بادیه نشین نزد پیامبر آمد و از او هفتاد درهم بهای شتری را که به او فروخته بود مطالبه کرد، رسول خدا فرمود: آن را پرداخته ام، (در امالی آمده: پیامبر به او گفت: آیا بهای آن را از من نستاندی؟ گفت: نه!) مرد عرب گفت: کسی را بین من و خود حاکم قرار ده تا میان ما حکم کند. در این زمان مردی از قریش به سوی آنها آمد، رسول اکرم بدو فرمود: میان ما داوری کن، وی به مرد عرب گفت: چه ادعایی نسبت به رسول خدا داری؟ گفت: هفتاد درهم پول شتری را که به او فروخته ام می‌خواهم. مرد قریشی گفت: ای رسول خدا شما چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: من آن را پرداخته ام، وی رو به مرد عرب کرد و بدو

گفت: تو چه می‌گویی؟ وی گفت: به من نپرداخته است. مرد قرشی به رسول خدا عرض کرد: آیا شما شاهدهی هم داری که طلب او را داده‌اید؟ حضرت فرمود: خیر، قرشی به مرد عرب گفت: آیا تو سوگند می‌خوری که حقت داده نشده و آن را طلب داری؟ گفت: آری. در این جا رسول خدا فرمود: من به اتفاق این مرد نزد کسی طرح دعوا می‌کنیم که بر اساس حکم خدا یان ما داوری کند. رسول خدا به همراه مدعی نزد علی بن ابیطالب آمد. عرض کرد: ای پیامبر خدا چه شده است؟ حضرت فرمود: ای ابوالحسن میان من و این مرد عرب، داوری کن، علی به مرد عرب فرمود: ادعای تو نسبت به رسول خدا چیست؟ گفت: هفتاد درهم بهای شتری را که به او فروخته‌ام می‌خواهم، علی عرض کرد: ای پیامبر شما چه می‌گویید؟ پیامبر فرمود: بهای ناقه را به وی داده‌ام. علی خطاب به مرد عرب گفت: آیا گفته‌ام پیامبر خدا را تصدیق می‌کنی؟ اعرابی جواب داد: خیر! او چیزی به من نپرداخته است. در این هنگام علی شمشیر خود را کشید و گردن آن مرد عرب را از تن جدا کرد.

رسول اکرم فرمود: ای علی چرا چنین کردی؟! حضرت در پاسخ گفت: ای رسول خدا ما گفته شما را در مورد او امر و نواهی خداوند، بهشت و دوزخ و پاداش و کیفر و وحی الهی تصدیق می‌کنیم چگونه در مورد بهای شتر این اعرابی تصدیق نکنیم؟ اگر او را کشتم به این دلیل بود که گفته شما را وقتی به او گفتم: آیا سخن رسول خدا را تصدیق می‌کنی؟ تکذیب کرد و گفت: خیر! او چیزی به من نپرداخته است. رسول اکرم خطاب به علی فرمود: کار تو درست بود ولی در موارد مشابه چنین نکن. آنگاه پیامبر خدا به آن مرد قرشی که همراه وی بود رو کرد و فرمود: حکم خدا این است نه آنچه تو بدان حکم کردی!

بیان دلالت روایت: مرد قرشی در این مرافعه پس از آنکه پیامبر بیسته‌ای دال بر پرداخت بهای شتر اعرابی در اختیار نداشت نظر داد که مرد اعرابی قسم یاد کند بهای شتر را از پیامبر دریافت نکرده و همچنان طلبکار آن است. مفهوم کلام رسول اکرم نیز این است که چنین حکمی خلاف حکم الله بوده از این رو دعاوی خود را به اتفاق اعرابی نزد علی بردند.

قضاوت حضرت امیر نیز در این دعوا این بود که ذمه رسول اکرم از بهای شتر بری شده است از این رو پیامبر را وادار به ادای آن نمود و زمانی هم که مرد اعرابی به صراحت، رسول اکرم را تکذیب کرد، شمشیر خود را کشید و او را به قتل رسانید. حضرت علی نیز در مقام استدلال بر صحت داورى خود فرمود: «ما گفته شما را در مورد اوامر و نواهی خداوند... تصدیق می کنیم چگونه در مورد بهای شتر این اعرابی تصدیق نکنیم؟» در واقع حضرت علی می خواهند بفرمایند: «من بدون هیچ تردیدی می دانم که تو ای پیامبر طلب او را پرداخته و وی هیچ حقی بر عهده شما ندارد لذا حکم خدا برائت ذمه شما است. پس حکم من نیز برائت ذمه شما می باشد». همین طور که ملاحظه می شود علی علت حکم خود را صرف نبی بودن رسول اکرم ذکر نفرمود بلکه چون او نبی صادقی است که خداوند علم به صدق او و برائت ذمه او از بهای شتر اعرابی را واجب گردانیده است، چنین حکم نمود. و چنین حکمی مستند به علم قاضی است آن هم علمی که متکی به حس و مشاهده نیست بلکه متکی به اعتقاد صحیح اسلامی مبنی بر دروغگو نبودن پیامبر است. این است که رسول اکرم نیز در دو جا چنین حکمی را حکم الله نامیدند، یکی پیش از مراجعه به نزد علی آنجا که فرمود: «نزد کسی طرح دعوا می کنیم که بر اساس حکم خدا میان ما داورى کند» و بار دوم پس از حکم علی آنجا که به مرد قرشی فرمود: «حکم خدا این است نه آنچه تو بدان حکم کردی». این سخن پیامبر ارشاد به این معنا است که هر قاضی باید چنین باشد نه آنکه این امر از ویژگیهای خاص معصوم به شمار می آید. بنابراین، روایت فوق به روشنی دلالت می کند که حکم قاضی بر اساس علم قطعی اثن از مصادیق حکم الله می باشد، و مطلوب ما نیز جز این نیست. پس دلالت روایت بر مدعا، تمام است.

اما از جهت سند، در سند امالی، صالح بن عقبه که از علقمه بن محمد حضرمی روایت می کند واقع شده است و این دو نفر، توثیق نشده اند بلکه به احتمال قوی، صالح بن عقبه، همان ابن عقبه بن قیس است که جناب علامه در خلاصه، او را با این عبارت تضعیف کرده است: «وی دروغگو و اهل غلو است و به روایات او اعتنا نمی شود» وجه قوت احتمال فوق این است که مطابق ظاهر آنچه از روایت مقدم بر روایت مورد بحث استفاده می شود، راوی صالح بن عقبه، محمدبن اسماعیل بزریع می باشد که جزو روایت ابن قیس کذاب محسوب است. البته سند صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه به قضاوتهای حضرت امیر صحیح است. این سند در مشیخه کتاب مزبور چنین آمده است: «آنچه را که در این کتاب از قضاوتهای پراکنده حضرت امیر به صورت جسته و گریخته ذکر کرده ایم...» و ظاهر اظهار نظر فوق این است که شامل قضاوت حضرت در روایت مورد بحث نیز می شود، همچنان

که صاحب وسایل نیز همین استفاده را کرده می فرماید: «محمدبن علی بن حسین با سند خود به قضاوتهای حضرت امیر روایت فرمود که: عربی بادیه نشین... تا آخر حدیث». نتیجه این که سند این حدیث، معتبر و دلالت آن تمام است. ۲. ۲. ۳. این روایت را صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه با سند خود از ابن عباس نقل کرده است. ابن عباس می گوید: رسول اکرم از خانه عایشه خارج شد که عربی بادیه نشین همراه با یک شتر در برابر ایشان قرار گرفت و گفت: ای محمد آیا این شتر را می خری؟ پیامبر فرمود: ای اعرابی آن را چند می فروشی؟ جواب داد: ۲۰۰ درهم! پیامبر گفت: شتر تو بیش از این می ارزد و همچنان ارزش شتر را بالا برد تا این که بالاخره آن را به ۴۰۰ درهم خرید. وقتی پیامبر قیمت شتر را پرداخت نمود، مرد اعرابی دست خود را به افسار شتر گرفت و گفت: درهما متعلق به من و شتر نیز از آن من است و چنانچه محمد مدعی چیزی است باید شاهد اقامه کند. پیامبر آن عرب بادیه نشین را به قضاوت ابوبکر و عمر - یکی پس از دیگری - فراخواند ولی این هر دو نفر به پیامبر خطاب کردند که: «حکم این قضیه روشن است زیرا مرد اعرابی مطالبه بینه می کند». آنگاه پیامبر خطاب کردند که: «حکم این قضیه روشن است زیرا مرد اعرابی مطالبه بینه می کند». آنگاه پیامبر به عمر گفت: بنشین تا خداوند عز و جل کسی را برساند تا بر اساس حق، میان من و این عرب بادیه نشین داورى نماید». در این موقع، علی بن ابیطالب از راه رسید، پیامبر فرمود: آیا به قضاوت جوانی که می آید رضایت داری؟ پاسخ داد: آری! وقتی علی نزدیک آمد، پیامبر به وی گفت: ای ابوالحسن! میان من و این عرب داورى کن علی گفت: ای رسول خدا سخن بگو. پیامبر گفت: شتر به من تعلق دارد و درهماها به اعرابی! آن عرب گفت: خیر، شتر و درهماها هر دو متعلق به من است و اگر محمد، ادعایی دارد باید بینه بیاورد. علی فرمود: ای مرد عرب میان شتر و رسول خدا را خالی کن. عرب گفت: هرگز چنین نکنم مگر آنکه او بینه بیاورد. در این زمان علی به خانه خود رفت و شمشیر خود را حمایل کرده آن را بیرون کشید، سپس رو به اعرابی کرد و فرمود: میان شتر و رسول خدا را خالی کن، اعرابی جواب داد: هرگز چنین نکنم مگر بینه آورد. این جا بود که علی آن عرب را گردن زده - البته اهل حجاز اجماع دارند که علی سر آن مرد را از تن جدا نمود ولی یکی از فقهای عراق می گوید: خیر تنها عضوی از اندام او را برید - پیامبر به علی فرمود: ای علی! چرا چنین کردی؟ حضرت جواب داد: ای پیامبر خدا ما ترا در مورد وحی آسمانی تصدیق می کنیم چگونه در مورد ۴۰۰ درهم تصدیق نکنیم؟!...»

این روایت در وضوح دلالت، مانند روایت قبلی است و بیان دلالت آن نیز مانند همان است. مگر

این که سندش معتبر نمی باشد. علامه مجلسی در روضه المتقین در این باره می فرماید: «ظاهراً تمامی روایت این حدیث از اهل تسنن هستند و برای آنکه حجتی باشد بر آنان این روایت را آورده است. البته ممکن است نزد صدوق این حدیث از طریق امامیه نیز روایت شده یا حتی نزد او متواتر باشد، زیرا شیخ صدوق در مقدمه کتاب خود تصریح نموده که روایات موجود در این کتاب، صحیح می باشند». از آنچه که در مقام بیان دلالت این دو حدیث گفتیم، ضعف نظری که یکی از محققین در شرح خود بر کتاب تبصره علامه در مقام تضعیف استدلال به این دو روایت آورده است روشن می شود. عبارت محقق مزبور چنین است: «روشن شد که میان جواز فصل خصومت به سبب علم امام که حجیت بر هرفردی است و علم غیر امام که در حق دیگران حجیتی ندارد، ملازمه ای نیست. به علاوه قبول نداریم که عمل حضرت علی به عنوان فصل نزاع بوده است بلکه ممکن است ناظر به ترتیب اثر دادن

به واقع از جهت قیام حجت بر آن باشد در حالی که هر ترتیب اثر دادن مطابق حجت، مادام که با آن فصل خصومت، قصد نشده است حکم به شمار نمی آید». دلیل ضعف این نظر آن است که همان طور که ملاحظه شد، پیامبر دوبار - یک بار پیش از قضاوت حضرت امیر و یک بار پس از آن - تأکید کردند که این کار، حکم الله است و مرد قرشی را ارشاد فرموده به این نکته توجه دادند که چنین چیزی، همان حکم الله است. یعنی هر قاضی باید چنین حکم کند.

کما این که حضرت علی نیز حکم خود را مستند به دلیلی آورد که موجب علم برای او و دیگر مؤمنین می شود. حاصل دلیل حضرت نیز این شد که پیامبر راستگو است پس نسبت به آنچه که می گوید علم پیدا می شود و در استفاده این نکته میان امام و سایر مؤمنین تفاوتی وجود ندارد. خلاصه این که، آنچه را که علی بدان حکم نموده، حکم الله است نه این که مجرد ترتیب اثر دادن نسبت به چیزی باشد که حجیت بر آن اقامه شده است. پس حکمی است که قاضی معصوم به آن حکم نموده و دیگران نیز باید از او پیروی کرده یا جای پای او بگذارند همان طور که حضرت رسول اکرم چنین فرمودند.

۳. ۲. ۳. صحیححه سلیمان بن خالد از امام صادق قال: «فی کتاب علی ان نبیا من الانبیاء شکا الی ربه فقال یا رب کیف اقصی فیما لم اولم اشهد؟ قال: فواضحی الله الیه: احکم بینهکم بکتابی و اضفهکم الی اسمی فحلفهکم به، و قال: هذا لمن لم تقم له

بینه : امام صادق فرمود : در کتاب علی آمده است روزی یکی از پیامبران به خداوند شکایت نموده که بارالها چگونه در موردی قضاوت کنم که ندیده ام و شاهد بر آن نبوده ام ؟ خداوند به او وحی فرستاده که : مطابق کتاب من میان مردم قضاوت کن و آنها را به اسم من سوگند ده ! امام صادق فرمود : این در موردی است که بینه ای اقامه نشود .

بیان دلالت این روایت : از این فراز گفته پیامبر که « بارالها چگونه در موردی قضاوت کنم که ندیده ام و شاهد بر آن نبوده ام » عرفاً « فهمیده می شود که قضاوت قاضی به آنچه دیده و شاهد آن بوده است جایز و بدون اشکال است و از این جهت ، امر بر او مشکل و سخت گردیده که ندیده و شاهد نبوده است . از آنجا که نقل این روایت از کتاب علی همانا برای آموزش شیوه قضاوت بوده است ملاحظه می شود که حضرت صادق ، در پی آن فرموده اند :

« این در موردی است که بینه ای اقامه نشود . پس این صحیحه بر اساس چنین مفهوم روشنی بر جواز استناد قاضی در قضاوتش به

علم و روایت خود دلالت دارد و هیچ اختصاصی به فرضی که قاضی ، پیامبر یا معصوم است ندارد .

ابان بن عثمان که از اصحاب اجماع می باشد ، روایتی را به گونه مرسل از امام صادق نقل می کند که مانند صحیحی که فوق است که طالبین می توانند به آن مراجعه نمایند .

۳ . ۲ . ۴ . مارواه الحسین بن خالد عن ابی عبدالله قال : سمعته یقول : « الواجب علی

الامام اذا نظر الی رجل یزنی او یشرب الخمر ان یتیم علیه الحد و لایحتاج الی بینه مع نظره لانه امین الله فی خلقه و اذا نظر الی رجل یسرق ان یزجره و ینهاه و یمضی و یدعه . قلت : و کیف ذلک ؟ قال : لان الحق له اذا کان لله فالواجب علی الامام اقامته و اذا کان للناس فهو للناس : حسین بن خالد از امام صادق روایت می کند که از حضرت صادق شنیدم که فرمود : بر امام واجب است که وقتی مردی را در حال زنا یا نوشیدن خمر مشاهده می کند ، حد خدا را بر او جاری سازد و با وجود دیدن ، نیازی به بینه ندارد . زیرا امام ، امین خدا در میان بندگان است ولی هنگامی که فردی را در حال سرقت مشاهده می کند باید او را نهی کرده ، از آن کار باز دارد ، و از او در گذشته رهایش نماید . از امام صادق پرسیدم : چرا این گونه است ؟ حضرت جواب فرمودند : زیرا وقتی حقی متعلق به خدا بود بر امام واجب است آن حق را اقامه کند اما وقتی حقی به مردم تعلق داشت ، به خود مردم مربوط خواهد بود .

تقریب استدلالات به روایت فوق این است که حدیث ،

صراحت دارد که وقتی امام به سبب حد ، علم پیدا کرد ، جایز است اجرای حد نماید و در این مورد میان حق الناس و حق الله تفاوتی وجود ندارد . زیرا در روایت آمده است که در مثل سرقت ، حد جاری نمی شود اما نه به این که دلیل علم حاکم به سرقت ، حجت نیست بلکه چون اجرای حد سرقت منوط به درخواست مال باخته است ، از این رو اگر چنین درخواستی بکند در اجرای حد مورد نظر ذره ای درنگ نخواهد شد . ولی انصاف این است که استدلال به این روایت برای اثبات مدعا ، تمام نمی باشد چرا که فاقد آنچنان عمومیتی است که غیر امام معصوم را شامل گردد لذا احتمال می رود حکم بر اساس علم ، مختص کسی باشد که خداوند او را امین خویش در میان بندگان قرار داده است نه هر آن کس را که صلاحیت قضاوت دارد اگر چه امام معصوم نباشد . به عبارت دیگر ، احتمال داده می شود که حجت بودن علم امام از آثار امین الله بودن ایشان باشد نه از آثار این امر که وی قاضی میان مسلمانان است .

۳ . ۲ . ۵ . گاهی برای اثبات مدعای مورد نظر به سخن حضرت علی در صحیحی عبدالرحمن حجاج راجع به زره طلحه استدلال شده است که طی آن حضرت علی آن را در دست مردی دید آنگاه وی را برای دعوا نزد شریح برد ، شریح نیز از حضرت دو شاهد عادل و آزاد طلب کرد که بر ادعای ایشان شهادت دهند . در این هنگام حضرت علی سه بار به شریح فرمود : « خطاکردی » سپس گفت : « و یحک - او ویلک ! ان امام المسلمین یؤمن من امورهم علی ما هو اعظم من هذا ؛ وای بر تو ! پیشوای مسلمانان در اموری به مراتب بزرگتر از این مورد ، امین مردم می باشد . »

بیان استدلال این است که : مراد امام از عبارت « امین ... می باشد » این است که وقتی بنا شد امام ، امین مردم باشد بدون تردید دروغ نخواهد گفت و برای قاضی علم به صحت ادعای وی پیدا می شود ؛ لذا بر او واجب است به علم خویش اعتماد نموده بر اساس آن رأی دهد . ولی انصاف این است که احتمال می رود مراد روایت این باشد که پذیرفتن سخن و ادعای امامی که امین مردم است باعث وهن مقام امامت است و همین نکته است که انگیزه لزوم قبول سخن و ادعای امام محسوب شده است . پس روایت مزبور بر جواز اعتماد قاضی به علم خود در دیگر موارد دلالت ندارد .

نتیجه این که در این مسأله استدلال به هیچ یک از این دو روایت اخیر تمام نمی باشد اگر چه با وجود تمام بودن سایر ادله ای که پیش از این ملاحظه شد نیازی به آنها نیست .

۴ . ادله مخالفان حجت علم قاضی گاهی گفته می شود در برابر ادله یاد شده ، ادله دیگری وجود دارد که بر عدم جواز استناد قاضی به علم خود در مقام قضا دلالت دارد و ادله دسته اول

یعنی عموماً و اطلاقات ادله قضا را مقید ساخته ، با دسته دوم آنها معارضه می کند .

به عنوان نمونه در صحیحی هشام بن حکم از امام صادق روایت شده که پیامبر اکرم فرمودند : « انما اقضی بینکم بالبینات و الایمان فبعضکم الحن بحجته من بعض ، فایما رجل قطع له من مال اخیه شیئاً فانما قطع له به قطعه من النار : من در میان شما فقط بر اساس بینه و سوگند قضاوت می کنم ولی از آنجا که بعضی از شما در آوردن دلیل ، ورزیده تر از بعضی دیگرند بدانند که پاره ای از دوزخ را به ملک او داخل کرده ام . »

ملاحظه می شود که پیامبر اکرم مستندات قضاوت را منحصر به بینه و سوگند دانسته اند که تعبیر دیگری است از این که شاید در مقام قضا به علم خود استناد نمی نمایند . و بدیهی است که ما حق تجاوز از سنت حضرتش را نداریم لذا علم قاضی نمی تواند مستند قضاوت بشمار آید ! روایت دیگر در این باره از ابن عباس است که اهل سنت آن را در کتابهای صحاح خود آورده اند . روایت این است « ان ابن عباس قال ان رسول الله لا عن بین العجلانی و امراته قال و کانت حلیی ، فقال : واللله ما قربتها منذ عرفنا - والعفران سقی النخل بعد ان یترک من السقی بعد الابار بشهرین - قال و کان زوجها خمش الساقین و الذرا عین اصهب الشعره و کان الذی رمیت به ابن السحماء ، قال : فولدت غلاماً اسود احلی جعدا اعبل الذرا عین . قال : فقال ابن شداد ابن الیهاد لابن عباس : « اهی المره التي قال النبی : « لو کونت راجماً بغیر بینه لرجمتها به ؟ قال : لا ، تلک امره قد اعلنت فی الاسلام : پیامبر میان عجلانی و زن وی مراسم نعان را برگزار نمود . زن ، باردار بود . شوهرش گفت : به خدا قسم دو ماه بعد از تلقیح نخلها و آب ندادن به آنها با این زن نزدیکی نکرده ام . شوهر این زن نیز اندامی لاغر و موهایی بور داشت و شخصی که تهمت زنا با این زن متوجه او بود ابن سحماء بود . زن ، پسری سیه چرده با موهای مجعد و بازوانی سبتر بدنی آورد . ابن شداد بن هاد به ابن عباس گفت : آیا این همان زنی است که پیامبر فرمود : اگر بنا بود بدون شاهد ، کسی را رجم نماید این زن را رجم می کردم ؟ پاسخ داد : خیر ، او زنی بود که در اسلام آشکارا زنا می داد . »

روایت فوق مطابق نقل مسند حنبل است . در بعضی از اسناد صحیح مسلم و نیز در بعضی اسناد دیگر آمده است : « تلک امره کانت تظهر فی الاسلام السوء ، او زنی بود که در اسلام اعمال زشت از خود بروز می داد » در سنن نسائی تعبیر این است : « تلک امره کانت تظهر فی الاسلام الشر یا الشر فی الاسلام : او زنی بود که در اسلام ، بدی از خود بروز می داد . »

چنانکه در صحیح بخاری یک بار عبارت « تظهر فی الاسلام السوء » و بار دیگر « تظهر السوء فی الاسلام » آمده است .

می رود حکم کردن قاضی بر اساس علم خود، مصادیقی از سیره امامان معصوم باشد که امنای خداوند نسبت به بندگان او به شمار می آیند و بر ایشان واجب است که وقتی مشاهده نمودند شخصی مرتکب عملی می شود که موضوع حدود الهی است. حدود خدا را در میان مردم اجرا نمایند، به نحوی که در روایت حسین بن خالد گذشت. پس این روایت نیز برخلاف مدعای ما دلالتی ندارد.

۶. نتیجه

روشن شد که عموماً باب قضا و بعضی از روایات خاصه بر جواز استناد قاضی به علم خود دلالت تمام دارد و دلیلی که معارض آن باشد وجود ندارد و در نتیجه، حق این است که علم قاضی به واقعه مورد نزاع یکی از ادله اثبات دعوا به شمار می آید. و نیز متذکر شدیم که عموماً مزبور شاهد بر

این دو مورد بگوییم در مورد سندیت علم قاضی نیز می گوییم.

در نتیجه، روایت مزبور می خواهد بفرماید که در مورد دعوی مطروحه در نزد من آنچه بر رسی و جستجوی نمی کنم که علم عادی نسبت به آنها حاصل شود چنانکه به علم غیب نیز تکیه می نمایم بلکه در خصوص آنها به اموری مانند شاهد و سوگند حکم می کنم که ممکن است خلاف واقع از کار درآیند لذا اگر مال غیر را به نفع کسی حکم کردم بدانند آن مال بر او حرام است. و دیگر منظور این نیست که اگر اتفاقاً در یک قضیه ای خود ایشان شاهد باشند و نسبت به آن علم صددرصد داشته باشند به آن علم تکیه نمی کنند.

۵. ۲. در خصوص روایت ابن عباس، بعد از چشم پوشی از سند آن باید بگوییم که هیچ دلالتی بر این که رفتار آن زن به طور عادی موجب حصول علم

در هر صورت، مقصود روایت این است که با وجود شهرت آن زن در ابراز کارهای بد و زشت، که موجب حصول علم به زناکاری او است، رسول اکرم از رجحان او خودداری ورزیدند چنان که مقتضای مفهوم «لو» نیز همین است، پس این روایت دلالت دارد که علم قاضی نمی تواند مستند قضاوت واقع شود. روایت سوم در این باره از ابی ضمیره از پدرش است که طبق آن، حضرت علی فرمودند: «جميع احکام المسلمین علی ثلاثه؛ شهادت عادل و یمین قاطعه او سنه جاریه (ماضیه من . خ ل) ائمه الهدی: تمام احکام مسلمانان سه دسته است شهادت عادلانه، سوگند قاطع دعوا و یا سیره عملی امامان معصوم».

مطابق این حدیث، حضرت حکم کرده اند که مستند تمامی احکام از این سه دسته که علم قاضی جزو هیچ یک از آنها نیست خارج نمی باشد. پس قضاوت کردن به استناد علم جایز نیست.

۵. نقد روایات مربوط به عدم حجیت علم قاضی از نظر نویسنده، دلالت هیچ یک از روایات سه گانه فوق تمام نیست.

۵. ۱. در مورد صحیح همام باید بگوییم مستند دلالت آن بر انحصار ادله اثبات دعوا به یمین و یمین، کلمه «انما» می باشد و حال آنکه در جای خود روشن نمودیم که وضع آن برای حصر ثابت نشده است و هرچا چنین معنایی از آن استفاده می شود از روی سیاق کلام است. و سیاق عبارت در اینجا به گونه ای است که قطعاً چنین امری را اقتضاء ندارد، زیرا پیامبر اکرم در اینجا در صدد بیان این نکته هستند که در مقام قضاوت میان مردم به علم یقینی مطابق واقع تمسک نمی نمایند و مجرد قضاوت حضرت در موردی، آنچه را که در واقع حرام است حلال نمی کند بلکه ایشان نیز در مقام قضاوت بر اساس آنچه سایر قضات به استناد آن حکم می کنند یعنی سوگند و شاهد رأی می دهد لذا اگر قضاوت او خلاف واقع از کار درآمد و مالی که متعلق به دیگری است در اختیار محکوم له قرار گرفت بدانند که آن مال، پاره ای از آتش دوزخ است که به دست او رسیده است و گرفتن و تصرف کردن در آن بر وی حرام می باشد. روشن است که چنین مقصودی از حدیث فقط اقتضای این را دارد که پیامبر در باب قضا به شاهد و سوگند اتکا می فرمودند. اما این که برای قضاوت منحصرأ به این دو مورد استناد می کردند و به غیر آن دو اعتماد نمی نمودند را نمی رساند.

به فرض که روایت فوق، حصر را برساند، ولی این حصر حتماً باید حصر اضافی و ناظر به معمول موارد باشد که در آنها قاضی علم شخصی به موضوع دعوا ندارد و غالباً به سوگند و شاهد است که استناد می نماید. و گرنه تردیدی وجود ندارد که چه بسا قاضی در قضاوت خود به اقرار منکر تمسک می کند چنانکه ممکن است بر اساس یک شاهد و سوگند مدعی رأی دهد، بنابراین هرچه را که در جواب از



به فجور او شده بود ندارد و در نهایت ظن قوی و قابل اعتنایی را به وجود آورده بود. از این رو حضرت فرمود: «اگر بنا بود بدون شاهد، کسی را رجحان کنم این زن را رجحان می کردم». یعنی آن زن با رفت و آمد در نزد بیگانگان بدون داشتن حجاب مناسب و اختلاط و خندیدن با آنها ایجاد این گمان در اذهان می شد که وی اهل کارهای زشت است بدون آنکه علم قطعی به این امر را در پی آورد و از این رو ابراز کننده بدی و زشتی در اسلام به شمار می آید. پس این روایت، دلیل بر ممنوعیت قضاوت بر اساس علم نبوده و معارض ادله پیش گفته ما محسوب نمی شود.

۵. ۳. اما در مورد روایت ابی ضمیره با چشم پوشی از سند آن - اگر چه به بهانه قرارگرفتن بزنتی در سند صدوق باشد که استناد به او صحیح است - باید بگوییم درست است که دلالت حدیث بر انحصار احکام مسلمانان به سه مورد تمام است ولی احتمال

اختصاص آنها به خصوص حق الناس یا حق الله نبوده بلکه عمومیت داشته هر دو را در بر می گیرد. همین طور است روایتی که ماجرای قضاوت حضرت علی را در ماجرای عرب بادیه نشین بیان می کرد؛ زیرا مورد آن اگر چه حقوق الناس است ولی تمام تأکید پیامبر متوجه این نکته بود که حکم صادره مطابق حکم الله بوده است و شخص حضرت امیر نیز بیان داشتند که موضوع حکم وی به سبب حصول علم به آن موضوع بوده است؛ زیرا رسول اکرم صادق بوده و هرگز دروغ نمی گوید، و لازمه چنین امری جریان این مورد به هر موردی است که طی آن حکم خدا از ناحیه علم قاضی ثابت گردد، بدون آنکه حتی به اشاره هم که شده میان حقوق الناس و حقوق الله تفاوتی ملحوظ نظر واقع شده باشد. پس نظر درست این است که علم قاضی به طور مطلق حجیت می باشد چه در حقوق الله و چه در حقوق الناس.